



سفرنامه حاجی میرزا محمد خان وزیر فرزند آصف الدوله اللپار خان قاجار

این سفرنامه را چند سال پیش با مقداری اوراق متفرقه و چند رساله و کتاب بدست آوردم و چون آغاز آن افتاده و نام نویسنده نیز معلوم نبود توجهی نکردم و فقط به ضبط آن پرداختم تا تابستان امسال آنرا همراه خود به بیلاقی اطراف تهران بردم و در مجالی که بود همه آنرا از سر تا به بن مطالعه نمودم. قدرت و تسلط مولف بر بیان مقصود و انشاء شیرین و احتواء و شمول بر مطالب مهم تاریخی و اجتماعی آن دوره بسیار در نظرم جلوه نمود و به ارزش کتاب پی بردم. یکی دوبار دیگر مطالعه نمودم و بیش از پیش سودمند یافتم، ولیکن شخصیت مولف آن مجهول بود و در بعضی موارد بطور ایما و رمز اشاره‌ای رفته و فقط به ذکر نام برگزار شده بود و صراحت و وضوح تام نداشت مانند اینکه نویسنده به اختفا و پوشیدگی خود بیشتر مایل است تا معرفی و شناساندن خود. از این رو تا اندازه‌ای خاطررم را جلب و وادار نمود که معرفت و آگاهی بیشتری بحال و سابقه زندگانی این شخص پیداکنم بالاخص اطلاع و آگاهی بسیط و احاطه او به اوضاع خراسان و شناسائی بزرگان و معاریف رجال درباری و آشنائی و روشنائی همه با او و احترام و اهمیتی که همه طبقات دربارش معمول و منظور میدادند واقعاً برایم معمای غامضی شده بود که با همه فکر و حواس در پی حل و گشودن آن بودم، و بدین لحاظ به پاره‌ئی تواریخ کسه احتمال یافتن روزنه‌ئی میبردم مراجعه کردم تا در (تاریخ نسو) تالیف

* آقای حسینعلی باستانی راد از پژوهندگان صاحب نظر.

جهانگیر میرزا بن عباس میرزا که مرحوم عباس اقبال چاپ کرده است در شرح اوضاع خراسان و فتنه سالار به نام حاجی میرزا محمدخان فرزند اللهیارخان آصف الدوله (که در آن ایام حکمران سبزوار بوده) و در فصل حرکت و حمله سلطان مراد میرزا احسام السلطنه برای فرو نشانیدن آتش فتنه سالار، اشاره اجمالی دیدم (حاشیه شماره ۱) فوراً بخاطر آمد و دریافتن نویسنده سفرنامه کسی جز همین حاجی میرزا محمد خان فرزند آصف الدوله نیست که جهانگیر میرزا متذکر شده و با مراجعه مجدد و توجه تام یقین حاصل شد که کمانم درست و حدسم صائب و دامن مقصود بدستم آمده است. این سفرنامه با همه وجازت و اختصاری که دارد واجد اهمیت شایانی است بجهاتی چند که احتراز از تطویل ممل دریافت آن را به ذوق و قریحه خوانندگان گرامی واگذار مینمایم و برای روشن شدن ذهن و اکمال فائده در هر جا که مناسب و واجب باشد عین یا مختصر مطالبی که لازم باشد از مدارک مورد استناد بطور حاشیه و تعلیق و توضیح خواهم نگاشت. اینک قبل از درج سفرنامه فوایدی چند که بنظر نگارنده در ضمن آن ملحوظ است فهرست وار در مقدمه میآوریم.

۱- اوضاع آنروز خراسان و بلکه ایران را مینمایاند که بواسطه ناامنی راه داخله کشور مسافرین و زوار مشهد برای حفظ جان خود ناگزیر بودند از راه دریا و روسیه با تحمل مخارج بیشتر و طی نمودن راه دورتر به مشهد بروند.

۲- وضع مسافرت با کشتی و راه آهن (ترن) روسها و اوضاع دهات بین راه و مقایسه بین آبادیهای متعلق بایران و روسها و نواحی مرزی و بیان احوال و اخلاق اجتماعی و طرز زندگانی مردم آن نقاط را با کمال صراحت و وضوح و حقیقت گوئی بدون مجامله و پرده پوشی و بادقت نظر و باریک بینی خاص می نویسد که حکایت از عمق اطلاع و آگاهی نویسنده میکند. راجع بآنچه دیده و مینویسد هیچ محل شبهه و جای ریبهئی نمیرود و نوشته و سند مطمئن و ارزنده است که نوشته دیگری در این زمینه مانند این سفر نامه وجود ندارد و خوانندگان گرامی پس از مطالعه این اوراق در صحت این حدس و مدعا و گفته با ما موافق و هم آواز میگرددند که گفته اند: مشک آنستکه خود ببوید نه آنکه بویفروش بگوید.

۳- قبل از اطلاع بر مندرجات تاریخ نو و آنچه جهانگیر میرزا درباره این شخص نوشته بود در مروری که یکی دو بار در همین سفرنامه نمودم متوجه شدم با وجود اصرار در اختفای نام و

نسب، از طرز رفتار و برخورد او با معارف و مقامات مجلی، چه در اثناء مسافرت با کشتی (یا به اصطلاح خود مولف پراخود) یا با راه آهن که متعلق به روسها بوده، و بعضی ملاقاتهای مرموز، چه در رفتن و چه در برگشتن، و چه در مدت اقامت در مشهد، و پذیرائی‌های شایان مامورین و حکام مجلی و خدام و متولیان آستانه، و مراد و با خانواده‌ها و نسبت و بستگی او با رجال طراز اول، و دستگاہی مفصل که همراه داشته از پیشکار و آبدارخانه و چندین نسوکر و خدمتگزار، شخصیت بارز او جلب توجه مینمود.

۴- علاوه بر انشاء ادبیانه و شیرین سفرنامه، باره‌ای اصطلاحات و ضرب‌المثلها بکار برده که در جای خود ارزش علمی دارد که اگر اینجا به نقل آن بپردازیم از طرفه و بدیع بودن آن میکاهد و بنظر بهتر آمد که خوانندگان گرامی در اثناء مطالعه خود به آنها برخورد و دریافت نمایند. در نظر است که در پایان فهرستی از نام کسان و ترجمه زندگی آنان و آنچه بایسته و ضرور و شایسته باشد ترتیب دهیم.

آغاز سفرنامه

سفرنامه چنین آغاز گردیده است:

آفتاب روز چهارشنبه سلخ شعبان بر خاسته با کمال عجله چهار اسبه راندیم دو فرسخ که آمدیم رسیدیم به سیاه بیشه چای و قدری نان خشک خورده سوار شدیم از سیاه بیشه داخل جنگل شدیم نه چشم من همچو جنگل و طراوت هوائی دیده بود نه مخیله من خطور میکرد کوهها سر بآسمان کشیده و باندازه‌ای درخت و سبزه داشت که بقدر يك و جب زمین خشک نبود انسان مات و متحیر میشد همین قسم آمدیم تا به عمارت که دهی است مسال سرتیپ دماوندی ساعت پنج از دسته گذشته آنجا رسیدیم ناهار خورده سوار شدیم و راندیم میگفتند هشت فرسخ است ولی از ده متجاوز بود دو فرسخ به آمل مانده این جنگلها تمام شد یک ساعت به غروب مانده پشت آمل به محمدعلیخان رسیدیم چون نایب غلام حسین پیش رفته بود او مطلع شده با اسمعیل خان و عالیجاه آقا غلام حسین ارباب استقبال کردند وارد آمل شده در خانه آقا غلام حسین که در آنجا شخص محترمی است منزل معین کرده بودند وارد شده چای خورده نماز کرده تکلیف حرکت و وقت آمدن پراخود را در مشهد سر معین کردیم معلوم شد از اینجا به مشهد سه هفت هشت فرسخ است و فردا سه ساعت از آفتاب برآمده کشتی چاپاری

دولتی حاضر میشود اسباب وحشت من شد که سبحان‌اله چه کنم با این حالت خستگی و این همه راه که من آمدم چگونه صبح برسم متوکلا علی‌اله گفتم چهارپنج یابوی باری کرایه کردند من رفتم حمام فی‌الجمله از خستگی در آمده بیرون آمدم بارها را بار کرده روانه نمودند خود دوساعت خواب کرده برخاسته شام خورده سوار شدیم محمدعلی‌خان را هم بزم زیارت همراه بردم یک نفر جوانی عباس نام آملی بلدگرفته از راه فری‌کنار که نزدیکتر و از میانه بر می‌رود برویم دوفانوس ابداری روشن کرده جلو میکشیدند تا قریب به طلوع فجر از شعبه‌های رود آمل که هزار اسم دارد و به اطراف و دهات می‌رود که بعضی جاها خیلی سخت و آب زیاد بود گذشتیم و در جنگلهای خیلی سخت (بطوریکه قبلاً نیز تذکر داده شد ورقی از آغاز سفرنامه یعنی حرکت از تهران تا ورود بساحل دریا مفقود است) پس از این يك صفحه مفقود سفرنامه چنین ادامه می‌یابد:

چه خواهد شدگاهی خیال کرده که بار و بنه را گذاشته دواسبه به آمل بتازم باز عقل‌هی زد باری را که به محمد اسمعیل يك بسپاری تا قیامت بمنزل نخواهد رسید ولی از برای عابرین دیگر خوب خواهد شد زیرا که بر سر هر سنگی و بدامن هر خاری يك وصله یادگاری خواهد ماند و وسیله شود که کسی در راه معطل نماند از این فکر هم گذشته رجوع به استخاره نموده توقف خوب آمد متوسل به امام زمان عجل‌الله فرجه شدم دوساعت فاصله نشد که آقای نادر میرزا خندان و شادان آمد که قاطرچی لواسانی پیدا شد که حضرت حجت به آسانی فرستاده‌اند و خیلی عجیب بود زیرا که اهل آنجا میگفتند شب بایست قاطرچی از اینجا عبور کند و در این ساعت رسم و معمول نبود که قاطرچی از اینجا عبور کند آنهم بامال خالی - باری خدا را شکر کرده بارها را بار نموده چهار از دسته گذشته متوکلا علی‌الله سوار شده رانندیم - هوا و صفای راه به درجه‌ای خوب بود که مافوق آن متصور نبود - ولی سختی و بلندی کوهها هم نیز نقطه مقابل بود آبی عنان را سست نکرده تا نیم ساعت به غروب مانده وارد کارون شدیم کارون عبارت از محلی است پهلوی رودخانه پنج‌شش زاغه دارد برای مال ولی از برای آدم هیچ جا ندارد لاعلاج يك دکان که عبارت از دودرع و نیم عرض و چهاردزرع طول بود آنجا را عتفاً خالی کرده خود در آنجا منزل نموده و نوکرها از لابدی در کاهدان دکان‌دار منزل کردند - چون عبور عساگر بیگانه بسیار در آن مکان میشد ناچار بر پشت آن بالا رفته جای گرفتیم چای خورده نماز خوانده گماشته امیرخان سردار را ملاقات کردم که يك قو و چند مرغابی کاکلی برای معیرالممالک میبرد او را خواستم دوساعت بسا هم صحبت داشتیم دوسه کاغذ به تهران نوشته خوایدیم - آقای نادر میرزا طایخ حضوری فرمودند يك ته‌چین پلو که بنهایت خوب و مأکول بود پس از دوساعت خواب بیدار شده شام خوردیم ساعت شش بود دوساعت و نیم دیگر خوابیده برخاستم - چون از اینجا تا آمل خیلی راه است آقای نادر میرزا را بیدار کرده و بارها را بار کرده روانه نمودند باز قدری خوابیده قبل از طلوع که چندان معبر نیست رسیدیم به اعانت فانوس بلداز زیر شاخه‌های درختان و پیچ و تاب‌های راه جنگل میرانندیم.